

روزنه نور

با گذشت زمان دیدگاهها نسبت به حوادث و وقایع دگرگون می‌شوند، اندیشه و ملاحظه‌ها تغییر می‌کنند. بعضاً واقعه‌ای در یک زمان خیلی مهم و دارای اهمیت بزرگ و در زمانی دیگر در نظرها عادی و ساده جلوه‌گر می‌شود که گاه هنگام بررسی و توجه بدان، شرایط تاریخی و واقعیت دوران را فراموش می‌کنیم.

در زمانی که تاجیکستان صاحب‌استقلال با دهها کشور دیگر رابطه سیاسی و اقتصادی، علمی و فرهنگی برقرار کرده و در سرقانون آزادی سخن و مطبوعات را کفالت داده و اکنون انواع رسانه‌ها - دولتی و حزبی، خصوصی و تجارتي فعالیت می‌کنند، مشکلی و دشواری و پیچیدگی‌های نشر اولین روزنامه تاجیکی را کمتر کسانی به یاد می‌آورند. شاید برحق سؤالی را هم مطرح سازند که در ابتدای سده بیست، نه تنها در دیگر گوشه و کنار دنیا، بلکه در حدود آسیای میانه نیز روزنامه‌های زیادی به طبع می‌رسید و چرا مردم تاجیک نتوانستند پیشتر صاحب مطبوعات خویش گردند؟ چرا روشنفکران و معارف‌پروان تاجیک که همیشه در اندیشه اصلاحات خواهی بوده‌اند، به این مسئله توجه نکردند؟

درواقع این سؤال‌ها جواب عمیق و اندیشه و ملاحظه می‌خواهد. بخصوص خاطره و یادداشت، آثار تاریخی شاهدان وقایع تحقیق مفصل و مکمل را تقاضا دارد. ولی متأسفانه در دوران شوروی شماری از مؤلفان را با برجسب «دشمن خلق» از بین برده، نوشته‌های آنها به دلیل ناموافق بودنشان با ایدئولوژی زمان، مورد بی‌مهری قرار گرفتند و بخشی دیگر به بهانه درست تصویر نشدن واقعه و حرکت انقلابی کشور به فراموشی سپرده شدند.

امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که ابتدای سده بیست، دوران تحولات، جنبش‌ها و انقلاب‌ها بود. شکست حکومت تزاری روس در جنگ ضد ژاپن، انقلاب اول روس، انقلاب‌های مشروطیت در ایران و ترکیه و حرکت ملی آزادی‌خواهان در کشورهای دیگر طبیعی است که بر افکار و اندیشه نوجویان بخارا هم تأثیر گذاشته، بحث و مناظره نوجویان و محافظه‌کاران را تقویت می‌بخشد. چنین وقایعی را به طرق و اشکال گوناگون اکثر ممالک شرق پشت سر گذاشتند. در ایران و ترکیه بعد از اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر در قرن ۱۹، دوره استبداد و ظلم فرا رسیده بود. در افغانستان و بخارا این روند در آغاز سده بیست به وقوع پیوست.

از یک طرف احیای نهضت ملی و از طرف دیگر به ترقی و تمدن رو آوردن روشنفکران و معارف‌پروران کشورهای شرق، باعث بحث و مناظره و گفتگوهای جدی گردیده، ضدیت و آشتی‌ناپذیری نو و کهنه را باز هم تیز و تند می‌ساخت. به نظر کهنه‌پرستان حتی احیای سنت‌های ملی مضر و خطرناک می‌نمود. در نگاشته‌های روشنگرایان و معارف‌پروران طرز دولت و دولتمداری، کمبود و نارسایی‌ها مورد انتقاد شدید قرار گرفته، مردم به علم و هنرآموزی دعوت می‌شد و همزمان آموختن تجربه مملکت‌های متمدن اروپا تلقین می‌گردید که این امر نه تنها دولتمداران، بلکه علمای مرتجع این کشورها را نگران می‌کرد.

به ویژه در اواخر سده ۱۹ و ابتدای سده ۲۰ اندیشه‌ها و افکار سید جمال‌الدین، محمد عبده، سه ادیب معروف معارف‌پرور ایران میرزا ملکم‌خان، زین‌العابدین مراغه‌ای و عبدالرحیم طالباف در قفقاز و آسیای میانه هم‌آوازی پیدا کرد که در نتیجه در هیئت اجتماعی این کشورها دگرگونی‌های چشمگیری رخ داد.

به تعبیر استاد صدرالدین عینی در اندیشه و ملاحظه روشنگرایان و معارف‌پروران

بخارا انقلاب فکری به وجود می‌آمد و اگر احمد دانش در نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۹ چون ستاره‌ای در آسمان تاریخ و تیرهٔ امارت بخارا ظهور کرده به ادبیات معارف‌پوری - روشننگاری آسیای میانه اساس گذاشته باشد، پیروانش در آغاز سدهٔ بیست برای تطبیق عملی غایه‌های بزرگ روشننگاری و اصلاحات‌خواهی او جد و جهد نموده‌اند. تلاش‌های بی‌مثل و مانند عبدالواحد منظم، استاد عینی و همراهانش در تأسیس نخستین مکتب جدید تاجیکی فارسی، دستگیری مکتب نو از جانب داملا اکرامچه، قوش‌بیگی آستانه‌قل، میرشب میرزا صهبا، گفتگوهای رهبر مسلمانان نوجو و نوخواه روسیه اسماعیل‌بیک غسپرانی با امیر عبدالاحد در خصوص تشکیل مکاتب جدید در بخارا، حرکت اصلاحات‌خواهانهٔ جوان‌بخاریان، هنگام سیر و سیاحت به ممالک شرق و غرب و دیدن آبادی و پیشروی‌ها و به حال مردم بیچاره و بینوا زار زار گریستن‌ها، یک تن از روشننگرایان تاجیک میرزا سراج حکیم و با مقصد اصلاح کمبودها انشا نمودن «تحف اهل بخارا» در یک مدت کوتاه صورت گرفت که همه از چشم عبرت‌بین اهل نظر و هدف نوجویی‌های ایشان بود. مخصوصاً بحث و مناظره در خصوص مکتب نو منظم و نزاع قدیم و جدید روشنفکران را هشدار داد که مبارزه با جمود فکری برخی از علمای ارتجاعی و خرافه‌پرست سهل و آسان نیست.

هر چند برای تأسیس مکتب تازه‌اصول تاجیکی در بخارا سال ۱۹۰۰ ملا جورهبای پیرمستی در گذر پوسترین‌دوزان بخارا کوشش نموده، به شهادت استاد عینی «به گپش کسی اهمیت نمی‌داد» و «از تجارت ضرر دیده سرسان شده است» گویان می‌خندیدند، بعدها مسئلهٔ تأسیس مکتب از جانب دیگر نوجویان و نوخواهان به میان آمد. تابستان سال ۱۹۰۸ بعد از این که منظم و همراهانش به مکتب عبدالقادر شکوری در سمرقند درآمدند، متحیر شده، فکر مکتب تمام مغز آنها را فرا گرفت و در نتیجه در اکتبر سال ۱۹۰۸ منظم اولین مکتب جدید تاجیک را در شهر بخارا در حولی خود در گذر سله‌خانه تأسیس نمود که او مدیر و معلم

اول، احمدجان حمدی و حامدخواجه مهری معاونین او شدند. استاد عینی با اصول تعلیم مکتب جدید تاتارها در بخارا آشنا شده، معلومات خود را در این زمینه با مشورت همکاران- مدیر و معاونش در مکتب نو تطبیق می‌داد. نتیجه همین همکاری‌ها و جستجوی‌ها بود که او برای طالب‌علمان مکاتب تازه اصول کتاب‌های درسی «ترتیل‌القرآن»، «تهذیب‌الصبيان»، «ضروریات دینی» را ترتیب داده، نشر کرد.

در مدتی کوتاه آوازه مکتب نه تنها در شهر بخارا، بلکه در گرد و اطراف آن منتشر شد و خواهشمندان تحصیل زیاد گردیدند. منظم برای بزرگسالانی که ۸-۱۰ سال درس خوانده بودند، اما هیچ چیز نیاموخته بودند، دوره شبانه را تأسیس نموده، روزی دو سه ساعت تعلیم می‌داد که آنها در اندک مدت باسواد می‌شدند. به تأکید استاد عینی «بعد این مردم بخارا به مکتب نو خیلی اخلاصمند شدند، حتی به آن سحر و اعجاز برین صفت‌ها می‌دادند».

ولی رئیس برهان‌الدین و مدرسان بخارا از جمله مفتی ملا عبدالرزاق، غیاث مخدوم، ملا قمر تاتار، ملا عبدالرسول زکن و ملا خال‌مراد تاشکندی برای بستن مکتب سعی و کوشش کرده، از نزاع جدید و قدیم روسیه قصد سوء استفاده کردن داشتند. طرفداران مکتب را کافر خوانده، از قاضی کلان میرزا نصرالله بستن مکتب را طلب می‌کردند.

تشکیل جلسه امتحان، خواندن قرآن و حاضر جوابی شاگردان، اندیشه‌های مفتی داملا اکرام در خصوص با شریعت موافق و به مسلمانان نافع بودن مکتب، رضایت ملایان حاضر در مجلس، به اندیشه داملا اکرام بستن مکتب را نتوانست پیشگیری کند. مخالفان برنده شدند و سال ۱۹۰۹ مکتب نو عبدالواحد منظم که همچون نوشدارویی در امارت تنگ و تار بخارا به درد مردم دوا می‌بخشید، بسته شد.

با وجود اینکه فعالیت مکتب خیلی کوتاه بود، در بین مردم بخارا انقلاب علمی به وجود آمد. یکی از دوستان منظم عبدالرئوف فطرت سال ۱۹۰۹ نخستین کتاب نثر مستند خود

«مناظرهٔ مدرس بخارایی با یک نفر فرنگی در هندوستان در بارهٔ مکتب جدید» را انشا و سال ۱۹۱۰ با خرج خودش در استانبول نشر و پنهانی در امارت بخارا منتشر کرد که واقعیت همان ایام را منعکس می‌کند. فرنگی علاج درد بی‌دوای بخارا را در تأسیس مکتب‌های جدید و تحصیل علوم تازهٔ کثیرالمنفعت، سریع‌النتیجه ارزیابی می‌نماید که از شنیدن این سخنان مدرس به خشم و غضب می‌آید: «این مکتب جدید که می‌گویی در بخارای ما نیز گشاده بودند، یک سال هم دوام کرد. لیکن علمای بزرگوار ما حقیقت کار را دانسته دیگر محلتی از برای مکتب مذکور نداده بودند. حقیقت کار این بود که مکتب در چند سال بچه‌ها کافر می‌کرده است».

در امارت بخارا نه تنها بر ضد مکتب نو مبارزه می‌بردند، بلکه خواندن مطبوعات ادواری را نیز به بهانهٔ کتاب «بایان» منع شد که فرنگی می‌گوید:

«اگر مطالعهٔ جراید اسلامی را حرام نگفته، بلکه خودتان نیز گاهی می‌خواندید، علاج درد اسلام را از من که کافر، نمی‌پرسیدید».

عبدالرئوف فطرت نیز چون دیگر معارف‌پروران- روشنگرایان اولین نجات‌دهندهٔ اهل بخارا را از بدبختی‌ها علم می‌شمرد و حالت مسلمانان را با نصارا مقایسه کرده، با درد و الم بی‌اندازه تأکید می‌نماید:

«آیا شرم نمی‌کنیم که در صورتی که هر روز نصارا مثل ارابه و واپور آتشی (قطار) و سیم تلگرافی هزار رنگ هنر تازه ظاهر می‌سازد، صنعت ما به ارابه‌چهٔ سیری و آفتابهٔ سفالی می‌ماند. آف، تف بر این روزگار سیاه! ما باید از در و دیوار هم خجالت کشیم. در حالی که خردترین امیران نصارا یک لک سرباز منتظم دارند، ما ده هزار دزد را به دورمان جمع کرده بازیچهٔ اطفال خود قرار داده‌ایم. ای آنانی که این کتابچهٔ مرا می‌خوانید، اگر محبتی به دین، به وطن، به مال، به جان، به اولاد خود دارید، اگر چارهٔ استخلاص دین، رواج شریعت، آبادی وطن،

آسودگی اولاد، بقای نام نیک را می‌خواهید، علاج شما اولاً کسب معارف است!»

این معنی در کتاب «تحف اهل بخارا»ی میرزا سراج حکیم نیز گشته و برگشته تأکید می‌شود و «آن همه مُلک‌گیری و فتوحات پی در پی دُول فرنگ از نتیجهٔ سیاحت مردمان باعلم آنهاست. نتیجهٔ کشف امریکا اول از برکت علم بعد از همت سیاحت است».

میرزا سراج هنگام سفرش به باتون تونل زیبایی را می‌بیند که «دولت روس مبلغ‌های کلی مخارج گذاشته اغلب کوهها را با طول مسافت سوراخ نموده، از میان آن راه بر آورده، ماشین و راه آهن گذرانیده، تونل‌های بسیار طولانی کشیده‌اند. آفرین به همهٔ مهندسين آنها، تمام این صنعت‌ها از برکت علم است، تنها به پول میسر نمی‌شود».

از دیدن مکتب و مدرسهٔ سوئیس به یادش مکتب و مدرسه‌های افسردهٔ بخارا می‌آید و دل‌تنگ می‌شود که «چرا ما ملت علم را آن قدر خوار نمودیم و ترک آن را گفتیم و آنها اهل علم دنیایی را آن قدر عزیز و محترم کردند، قدر و قیمت آن را دانستند».

همین برکت علم و همت سیاحت بود که بعد از بازگشت از سیاحت دور و دراز افغانستان و ایران، انگلستان و فرانسه، روسیه و قفقاز و ممالک دیگر شرق و غرب میرزا سراج حکیم همراه با ترقی‌خواه دیگر میرزا محی‌الدین منصور – تاجر مشهور بخارا از پی تأسیس روزنامهٔ تاجیکی شد. به تأکید استاد عینی «جوانان بخارا کی‌ها باز در فکر نشر روزنامه‌ای بودند، لیکن چارهٔ این را نمی‌یافتند، زیرا حکومت بخارا که به یگان کار عادی مدنی راه نمی‌داد، به نشر روزنامه‌ای که در پیش نظرش چون مفتشی شدنش ممکن بود، چگونه راه داده می‌توانست؟ ایلچی‌خانه (سفارت) حکومت روس به نشر یک روزنامهٔ آزاد فکر رخصت دادن آن طرف ایستد، به این کار از حکومت امیر هم بیشتر مانع می‌شد».

هم حکومت بخارا و هم سفارت روس از بازتاب صدای ترقی‌خواهی در روزنامه‌ها، ترقی تمدن، خودشناسی و خودآگاهی، بیداری افکار، نوجویی و نوپردازی‌های عمومی خوف

داشتند. می‌ترسیدند که بدین وسیله راه جامعه نو گشوده شده حرکت ملی- آزادی‌خواهی وسعت یابد.

استاد استاد عینی در این خصوص نوشته است: «سال ۱۹۱۲ چاره این کار را میرزا محی‌الدین و میرزا سراج حکیم یافتند. آنها اول مدیر مطبعه کاگان، لیوین یهودی را دیده به وی از نشر روزنامه وعده منفعت زیادی نشان داده او را به میدان انداختند. لیوین به امید فایده به میدان برآمده در این باره به ایلچی‌خانه مراجعت کرد. میرزا محی‌الدین هم که با کارهای تجارتش با ایلچی‌خانه رفت و آی داشت، طرف رخصت دادن به روزنامه را گرفت و برای به اداره‌های روس شناساندن مردم بخارا، برای رواج پخته‌کاری (پنبه‌کاری) لازم بودن روزنامه را فهمانده، برای اطمینان خاطر ایلچی‌خانه حیدرخواجه میربدلاف را که در آنجا خدمت مترجمی را به جا می‌آورد، به مدیری روزنامه توصیه کرد. سفارتخانه به شرط به دست خودش بودن حق سینزاری (سانسور) از حکومت بخارا برای نشر روزنامه به نام لیوین و حیدرخواجه امتیاز و اجازت گرفته داد».

سفارت روس هم با مقصد استفاده کردن از این موقعیت به نفع خود و برای غفلت بیشتر مردم بخارا، به نشر روزنامه امارت راضی شد، اما اصلاً گمان نمی‌کرد که روزنامه در مدتی کوتاه در بیداری افکار و خودآگاهی و خودشناسی مردم خدمت خواهد کرد.

میرزا جلال یوسف‌زاده که با مطبوعات ایران و ترکیه، قفقاز و عراق همکاری و در مکتب ایجاد ادیبان معروف آذربایجانی مانند میرزا جلال محمدقلی‌زاده و علی‌اکبر صابر به کمال رسیده بود، از باکو به عنوان سردبیر دعوت شد. او با مجله هجوی «ملا نصرالدین»- آذربایجانی روابطی قوی داشت که در سالهای انقلاب یکم روس در بخارا خواننده زیاد و به اعتبار تصویرهای رنگی طنز خیلی محبوبیت یافته بود.

شماره اول روزنامه صرف تاجیکی «بخارای شریف» روز یکشنبه ۱۱ مارس سال

۱۹۱۲ به طبع رسید که برای عموم تنظیم شده بود. در سرمقاله روزنامه هم آمده که «اشخاص علما احتیاج به تعلیم امثال ما ندارد. ما باید مناسب حال عامه مردم سخن گوئیم، صلاح امر عموم را در نظر داشته باشیم».

میرزا جلال در نخستین شماره «بخارای شریف» - ۱۱ مارس سال ۱۹۱۲ اعلام داشت که «صفحات روزنامه ما به جهت تحریرات علمیه و ادبیه و فنیّه و عموماً مقالات نافع باز است. مقالات مغایر به مسلک ترقی خواهانه درج نخواهد گردید» و این نکته در معین نمودن مقصد و مرام و غایه و آمال روزنامه بسی مهم است.

برای خاطر جمع ساختن سفارتخانه روس در همین شماره تأکید شده است که «میزان مندرجات مطابقت قرآن شریف و ضرورت اسلام خواهد بود. روزنامه ما از یارمارکه‌ها (بازارهای مکاره)، مثل (شهر) نژنی‌ناوگروود (Нижний Новгород) و غیره معلومات داد، از مال التجاره داخل و خارج و محصولات بخارای شریف و اطراف و توابع آن، مثل پنجه، پشم، پوست قراقول، قیمت میزان نان، گوشت، ابریشم، چاپ و غیره اطلاعات خواهد داد. مقصد و مسلک «بخارای شریف» ترقی بوده، احتیاجات و لوازم اهالی بخارا و عموم اسلام را شرح خواهد نمود: در انتشار نمودن و حسن اجتماع مساعد خواهد بود.

مندرجات عمومی: تلگرافات اجین (آژانس) پترزبورگ، مقامات علمیه، حکایات تاریخیه مستخبرات استانبول، مدینه منوره، مصر، تهران، تبریز، رشت، تاشکند، مرغیلان، اندیجان، خجند، سمرقند، ترجمه احوال اشخاص مشهورین».

میرزا جلال به وعده‌اش - «مقالات مغایر با مسلک ترقی خواهانه درج نخواهد گردید» استوار ماند و هم با سلسله مقاله‌های خویش و هم مسلکانش در شکستن یخ پاره‌های افکار مردم کشور سعی و تلاش کرد. از مقاله تا مقاله، شماره تا شماره خوانندگان و مخلصان و هواداران روزنامه را به اندیشه و ملاحظه وادار می‌ساخت و برای به هر جزء حیات اجتماعی به چشم عبرت

نگریستن رهنمون می‌ساخت و از صفحات تاریخ پند گرفتن و از تجربه دیگران بهره برداشتن و به اصلاح کمبود و نارسایی‌های خویش پرداختن را تلقین می‌کرد. با تحلیل نیرومند، ژرف و صحیح و مثال‌های مشخص نشان‌رسانش به دل خواننده راه می‌یافت و خواننده ناگزیر به فکر و ملاحظه غوطه‌ور می‌شد. سرلوحه مقاله‌هایش نیز دقت‌جلب‌کننده بود: چه باید کرد؟ دیگران چه کردند؟ ترتیب لازم است؛ ملاحظه؛ اعتزاز؛ تجدید مطلع؛ نظافت؛ تا بادگونه؛ در بادگونه؛ اثنای سفر؛ سعادت؛ گل سرخ و سفید؛ وقت عزیز است؛ تجدید تذکر؛ تعدی و تمدن؛ جوینده می‌یابد؛ وظایف؛ عادت؛ چند کلمه؛ سؤال؛ معلم و تعلیم و مانند اینها.

یا مقاله‌هایی که در باره زبان فارسی و شاخه‌های آن بحث می‌کنند: مجملی در

خصوص زبان: فیلیتون (مقاله‌های مفصل) در خصوص زبان؛ زبان ایرانی یا آریان؟

سلسله‌مقاله‌های میرزا جلال یوسف‌زاده به خوانندگان از واقعه و رویداد، نویگری و دگرگونی‌های عالم بی‌خبر در خزینه معرفت را باز نموده، برای چیدن درُ معنی راهنمایی می‌کرد که هم خود را شناسند و هم به عالم با چشم عبرت نگرند. در مقاله «چه باید کرد؟» این معنی خیلی خوب توضیح یافته است: «هر که نگاه به عنوان ما فرماید، خواهد گفت در چه خصوص شما می‌گویید، چه باید کرد؟ عرض می‌کنم: در همه حالت چه باید کرد؟» و به گذشته ملت کهن تاریخ ایرانی (آریایی) رو آورده از بزرگانی چون فردوسی، امام غزالی، فخرالدین رازی، امام بخاری و سعدی و حافظ یادآور می‌شود که به مدد فیض و برکت تعلیم و دانش، اشعار و سیر معنی‌گفتار آنها زمانی مردم فارسی‌گوی «ناز به سکنه فردوس» می‌نمودیم.

به روزنامه‌نگار نکته‌سنج و واقع‌بین اقرار شدن به محتاجی و ناتوانی اهل اسلام گران

بود، ولی انکار کردن واقعیت گران‌تر از آن!

«وقتی که در عالم بشریت ذکری از جمعیت نبود، اولاد آدم بیشترشان در بیابان‌ها و

جنگلستان مثل حیوانات وحشی علف‌های صحرا و ثمر درختان و شکار حیوانات ضعیف را خورده

به سر می‌بردند. مدینه ما منور، مکه ما توجه‌گاه اولاد بشر بود، مدنیت با اسلامیت در دنیا توأم‌زادند. حالا وحشی‌ترین خلق روی زمین ما مسلمان‌ها به شمار می‌رویم. در واقع و حقیقت هم همین طور است که این سو محبت را فراموش نموده، به حالت وحشیت برگشته‌ایم. پس در همین حالت چه باید کرد؟»

وی درد جامعه را با درد انسان مقایسه می‌کند که: «اولین فن طبابت عبارت از فهمیدن و تشخیص نمودن مریض است. اگر طبیب معالج سعی نموده مریضی و ناخوشی را فهمد، آن وقت می‌تواند در پی پیدا نمودن علاج باشد. حالا ما اهل اسلام باید سعی نموده اولاً مریض و ناخوش بودن خود را بفهمیم، درد خود را بدانیم، آزار خویش را حس نماییم. اگر چنانچه ناخوش شدن خود را فهم نمودیم، خود ناخوشی ما را دنبال طبیب می‌فرستد.»

به نظر مؤلف «اولین کاری که باید کرد، عبارت از این است که سعی نموده ناخوش بودن خودمان را بدانیم.

ناخوش بودن خود را از کجا بدانیم؟ مریض و ناخوش بودن ما را وقت خودش به ما می‌فهماند، ما باید چشم عبرت‌بین داشته باشیم.»

میرزا جلال خوانندگان را به ملاحظه دعوت نموده، با مثال‌های ساده و عادی ناخوشی جامعه را در پیش نظر آنها جلوه‌گر می‌سازد که تأثیر سخنش را خیلی قوی گردانیده و این اندیشه‌ها امروز نیز اهمیت خود را گم کرده است: «هر سالی چندین میلیون‌ها پنبه و پشم به همسایگان می‌فروشیم. این میلیون‌ها را چه کار می‌کنیم؟ همین میلیون‌ها را به ده یک پنبه و پشمی مقدار صد پُد که فروختیم، داده تن خود را می‌پوشانیم.

اگر بگوییم چه طور، قدری آشکار عرض می‌کنم: پنج شش ماه زحمت کشیده، دهقانی کرده، روسی پنبه حاصل برمی‌داریم. صد پد پنبه را به صاحبان کارخانه‌ها به قیمت دویست سوم می‌فروشیم. هر سالی به جهت خود و اولاد و عیال خود دویست مَنات را اگر بدهیم، لباس

نو به قدر کفایت نمی‌توانیم بخریم و حال آنکه وزن ده یک پنبه، بلکه پنجاه یک پنبه خود لباس نخریده‌ایم».

مؤلف راه خلاصی از این ناخوشی و بیماری را در بنیاد کارخانه‌های صنعتی می‌بیند که چنین طرز گزارش مسئله نه تنها در آن زمان، بلکه در جهان معاصر نیز یکی از راههای پیشروی و رشد، خلاصی از احتیاج به شمار می‌رفت. حق به جانب میرزا جلال است که «اگر ما پنبه خود را می‌توانستیم قماش بیافیم، البته ثروت ما ده مقابل می‌شد».

وی افکار و ملاحظات خود را راجع به این بیماری خلاصه نموده و می‌نویسد: «اگر این ناخوشی‌مان را فهمیدیم، بنا می‌گذاریم به کارخانه درست نمودن و تحصیل صناعت‌های لازمه کردن، کم کم ناخوشی ما رو به صحت می‌گذارد. احتیاج ما کمتر می‌شود. در هر چیزی که محتاج به همسایه بودیم، همسایه محتاج به ما می‌گردد».

میرزا جلال چون اکثریت معارف‌پروران اصلاح نارسایی‌ها را در طلب علم می‌بیند و تأکید می‌کند: «اصل و اساس آسایش و ترقی مسلمانان عمل نمودن به امر همایون رسول اکرم (ص) و طلب علم کردن است» که این مطلب ضربه‌ای به مخالفینی بود که نوپردازی را بدعت و کفر اعلان نموده بودند.

در آخر مقاله باز هم تکرار می‌کند که «ما طلب علم نماییم و بس. بعد از این هم انشاءالله علم چیست و راه طلبش کدام است، کم کم به اندازه فهم ناقص خود عرض می‌کنیم». وی خواننده را به پیگیری مطلب در شماره‌های بعدی دعوت می‌کند.

از مقاله به مقاله، مسئله‌گذاری نشان‌رس و گشاینده گره‌های پیچیده می‌گردد که از معرفت بلند و جهان‌بینی و جهان‌فهمی وسیع مؤلف گواهی می‌دهد. به رشته تصویر کشیدن معمای روزگار در هر دور و زمان از اهل قلم غیرت و جسارت را طلب می‌کند و به ویژه در شرایط آغاز سده بیستم بخارا هنر خاصه را تقاضا داشت که گوشزد کردن معما کفایه نبود،

راههای حل آن را جستجو نموده، با دلیل و براهین قاطع همانندن و معنیداد کردن هم قرض و هم فرض به حساب می‌رفت. این کار را در آن سالها روشنفکران و اصلاحات‌خواهان تاجیکی مانند میرزا جلال، میرزا سراج حکیم، عبدالرئوف فطرت، صدر ضیاء بخارایی، محمودخواجه بهبودی، صدرالدین عینی، سیدرضا علیزاده، عبدالواحد منظم، عبدالقادر محی‌الدین‌اف، میرخان پارسازاده می‌توانستند به ثبوت رسانند.

محرر و روزنامه‌نگار «بخارای شریف» میرزا جلال یوسف‌زاده در سلسله‌مقاله‌هایش که در «بخارای شریف» از دویست عنوان بیشتر است، به سؤلهایی جواب داد و توجه خوانندگان را به مسئله‌هایی جلب نمود که به مسند ترقی‌خواهان، درمانبخش دردها، افشاگر راز و نیازها، داندۀ تاریخ و جغرافیا، سیاست دولت‌ها و یار مشفق بودن روزنامه اعتماد حاصل شد. میرزا جلال و میرزا سراج با این مقصد از نخست‌شماره آن توجه مردم را به مسئله‌هایی جلب نمودند که حل آنها در رشد و نمو و آبادی کشور بسی مهم بود.

سلسله مقاله‌های میرزا جلال از شماره‌های اول «چه باید کرد؟»، «دیگران چه کردند؟»، «ترتیب لازم است» نه تنها در آن زمان ارزش بزرگ داشتند، بلکه اکنون نیز ارزش خود را گم نکرده‌اند. در مقاله «چه باید کرد؟» از گذشته یادآور شده، تأکید می‌کند: «وقتی ما هم اسم و رسمی داشتیم، ما هم جزو عرفای عالم به شمار می‌رفتیم. اما حالا اسم ما از دفتر دانایی محو و رسم ما از صفحه عرفان فانی گشته».

در مقاله دیگرش «دیگران چه کردند؟» تجربه دیگران را برای رفع احتیاج ابراز نموده، تأکید می‌کند: «نه از هر راه به هر سر منزل می‌توان رسید. اکثر راهها در ظاهر شاهراه به نظر می‌آیند، ولی در واقع چاه عمیقی می‌شود».

به نظر میرزا جلال «اول سرمنزل مقصود را درست تعیین نموده فهمید، بعد از آن راه

مناسب و نزدیکی پیدا نمود».

سرمنزول مقصود چیست و راه مناسب کدام است که دیگران درست انتخاب و پیدا نمودند، ولی امیران بخارا آن را معین و انتخاب نکرده است؟ دیگران چون دیدند که «همه امور معیشت و زندگانی به علم و فکر به روی دست می‌شود، از برای هر کاری مدرسه مخصوصی بنا گذاشته، اولاد و اطفال خود را به تحصیل علوم و کسب فنون باز داشتند. همه صنایع و اختراعات و آسان نمودن امور معیشتی را با علم پیش بردند. علم فصاحت در یک مدرسه، علم بافندگی در شعبه دیگر و هكذا.

در خصوص تعلیمات هم ملاحظه نمودند و هر سال به حاصل تحصیل نگاه کردند. هر چه باعث معطل و طولی تحصیل بود، تحذیف دادند، تا به این واسطه علمی را که در ده و بیست سال می‌شد نیمه تمام نمود، حالا در عرض سه چهار سال تمام و کامل می‌نمایند». این اندیشه‌های مؤلف زمانی ابراز شده بود که حکومت نه تنها از پی اصلاح مدرسه و جاری نمودن علوم معاصر نبود، بلکه به هر گونه اصلاحات مقابله و مقاومت می‌کرد. به حاصل تحصیل نگاه کردن معمای امروزه دانشگاه و دانشکده‌های ما هم هست که باید پیرامون آن ملاحظه و متخصصان کامل و جوابگوی زمان را تربیت نماییم.

در مقاله «ترتیب لازم است» صحت ترتیب و نیکبختی ملت و جمع‌آوری اسباب تعلیم و فنون را موافق زمان در تأسیس و جمعیت نشر معارف می‌بیند: «مادام که این جمعیت را نداریم، مادام که با یک زبان گویا هستیم، البته از هر طرف معارضه دیده، دچار اختلافات خواهیم شد. آن وقت خوب و بد، هر چه باشد از ترتیبات سابقه خود هم محروم خواهیم ماند».

میرزا جلال از جناب امیر بخارا و آقایان بخارایی خواهش می‌کند که در تشکیل چنین جمعیتی مددگار باشند و «با نیت صاف و صادق و خالص و علم‌دوستی... داخل کار شد. غرض، مرض، انانیت، تکبر، حسد و امثال این صفت رذیله را از خود دور نمود».

جمعیت نشر معارف در اصلاح مکتب و مدرسه، معرفت‌اندوزی مردم و تأسیس و

تشکیل آموزشگاههای تخصصی سهم گذاشته، برای ترقی رعیت امارت خدمت باید می کرد. در مقاله «تجدید مطلع» این نکته را شرح داده: «مقصود از اخبار مختلفه که هر روز نوشته می شود، بیدار کردن اهالی اسلام است که چشم بصیرت باز نموده، بتوانند به دور و بر خود نگاهی فرمایند».

میرزا جلال باز مردم را به تأسیس جمعیت نشر معارف دعوت می کند و خلاصی را از احتیاج و فریب در تعلیم و تربیت می بیند.

«ما امروز می بینیم که احتیاج به تربیت و تعلیم اطفال و اولاد وطن داریم. و می بینیم که جمعی از فرصت استفاده نموده، مال ما جمع کرده و ما را در حالت احتیاج گذاشته می روند. پس بهتر این است که کار خودمان را خودمان کنیم. اختیار خود را به دست یک نفر روفراری (فراری) ندهیم. از همین جهت بود که ما عرض کردیم: اولین قدم ما به سوی ترقی عبارت است از ترتیب دادن جمعیت نشر معارف.

این جمعیت از معاریف و بزرگان و ثروتداران هر مملکت تشکیل یافته، اصل مرام آنها عبارت از تربیه اولاد وطن و فکر آینده انسان می باشد. بعد از آن که طبقات مختلفه جمعیتی متشکل گردید، اینها ناظر و جاسوس و مفتش همدیگر بوده، نمی گذارند که آدم دغل باز به جهت غرض شخصی داخل شده، منفعت شخصی ببرد».

به پندار مؤلف «از قاضی کلان گرفته تا معلم مکتبی، از قوش بیگی تا تجار و کسبه بازاری دست همت و مرحمت به سوی ما فرمایند، ما را از محل غفلت و جهالت خلاصی دهند. ما هم لازم است، اگر اینها اقدام و دستگیری فرمودند، دست خودمان را از دامن ایشان برنداریم».

ولی در آن ایام گوش سخن شنو کو، چشم عبرت بین کجا؟ این آرزوی میرزا جلال و بسیاری از روشنفکران در صفحه کتاب و روزنامه ماند. امیر جوان هم پی اصلاح نارسایی و کمبودها نشد، بلکه به تهدید و تعقیب اصلاحات پروران مشغول شد که نتیجه آن از تاریخ

معلوم است. ولی متأسفانه حالا گاه در نوشته‌ها به امیر و درباریان صفاتی مانند شجاعت و متانت، قهرمانی و دلیری نسبت می‌دهند که با حقیقت موافق نمی‌آید. اگر حکومتداران به اصلاح کمبود و نارسایی پرداخته، رشد کسب معارف را تأمین می‌نمودند، شاید مردم را از بسیار بلاها نجات می‌بخشیدند.

میرزا جلال در روزنامه «بخارای شریف» به سعادت، قیمت وقت، و وظایف و مسئولیت‌ها سخن رانده، رعیت بخارا را به سوی خودآگاهی و خویش‌شناسی رهنمون کرده است. میرزا سراج حکیم که هنگام سفرهایش علم طبابت را آموخته بود، بیشتر در خصوص حفظ صحت عامه می‌نوشت و مردم را از عادی‌ترین دوا و درمان‌ها بهره‌یاب می‌کرد. وی در یک سلسله از مقاله‌هایش به مسئله‌های اصلاح مکتب و معارف پرداخته و هم‌وطنانش را به آموختن علوم زمانه و زبانهای خارجی هدایت کرده است. ترقی تجارت و صنعت را به دانستن زبان خارجی مرتبط می‌دانست که ضرورت آن را هنگام سفرهایش به ممالک شرق و غرب خوب احساس نموده بود: «برای ترقی تجارت و مخصوصاً صناعت ما باید زبان خارجی را یاد گرفته به معاونت همان زبان طرز صناعت و تجارت خارجی را یاد بگیریم و برای دانستن اینها باید ممالک خارجی رفته، در آنجا طرز صناعت و تجارت را درس خوانده، از روی علم و دانش شروع به ترقی تجارت و صناعت خودمان نماییم و کتب لازمی را به زبان خود ترجمه نموده و از روی آنها قدم به طریق تجدد و ترقی بگذاریم و الا این طوری که ما هستیم، نه اینکه ترقی، برعکس تنزل خواهیم کرد».

آموختن زبان خارجی امروز در شرایط استقلال مملکتمان بسی ضرور است و رئیس جمهور تاجیکستان به این نکته توجه مخصوص نموده‌اند. حالا در همه مکتبهای تعلیمات همگانی و دانشگاههای عالی زبانهای خارجی تدریس و تعلیم داده می‌شوند. ولی تعلیم آنها را باید موافق طلبات دور و زمان برقرار نماییم.

میرزا سراج حکیم، در ارتباط با ضرورت آموختن زبان خارجی به نکته‌ای دیگر تأکید کرده است که «اگر یک شخص و یا این که یک ملت بخواهد مغلوب حوادث دنیایی نشود، باید همیشه در مبارزه و تلاش باشد. باید از احوال عالم باخبر بوده و به جمع ملل عالم آمیزش داشته و همه مطبوعات و کارهای جدید را از آنها یاد گرفته، عقب نماند که تا زیر پای اجانب پایمال نشود».

در مقاله «هر قومی را فعلی لازم است» مردم را به روزنامه‌خوانی دعوت نموده، از باب فایده روزنامه سخن می‌گوید و به کسانی که روزنامه‌خوانی را بیهوده می‌دانند، به تندی جواب می‌دهد:

«بعضی از مردم چنین فکر دارند که روزنامه‌خوانی کار آدمان بیکار است. چنانچه بعضی‌ها می‌گویند، روزنامه مگر نان می‌دهد؟ ولی بنده با جسارتی عرض می‌کنم: همه این حرف‌های آن گونه اشخاص پوچ و بی‌مغز است و از مکتب خیلی دور افتاده‌اند. آری، روزنامه به کسی نان نمی‌دهد، ولی از مطالعه آن شخص بسی چیزها را واقف می‌شود که ثواب و باعث هزار نان است».

این جوابی بود به اهل دربار و اطرافیان آنها که به هر طریق مردم را با هدف معینی از روزنامه‌خوانی باز می‌داشتند که افراد بی‌سواد و بی‌معرفت را اداره کردن آسانتر بود.

مسئله مکتب و معارف، خودآگاهی و خودشناسی، آگاهی از دگرگونی‌های عالم و ترقی و پیشروی ممالک اروپا در نگاه‌های دیگر مؤلفان روزنامه نیز بسی جالب و با دلیل‌های حیاتی بررسی شده‌اند که تحقیقی کامل طلب می‌کند.

نخستین روزنامه تاجیکی «بخارای شریف» روزنه‌ای بود که در تیره‌شب‌های بخارای دوران منغیتییه به سر مردم نور معرفت می‌پاشید و آنها را با دردانه‌های نثر ادیبان عالم، از جمله نویسنده شهیر روس لئو تولستوی آشنا می‌ساخت. ادیبان و روزنامه‌نگاران معارف‌پرور تاجیک کوشش می‌کردند که به معاصران خود شهادت و بزرگی گذشتگان را جلوه‌گر نموده، عقب‌ماندگی و تنزل ملت و امارت را آشکار سازند.

این معنی را عبدالرئوف فطرت خیلی خوب به رشته نظم کشیده در روزنامه «بخارای

شریف» چاپ کرده بود:

| | |
|--------------------------|-------------------------------|
| فریاد که زار و ناتوانیم | بی روح‌ترین مردمانیم |
| نشکفته به گلشن تمدن | افسرده محنت خزانیم |
| سرمایه مردمی نداریم | لیکن به قطار مردمانیم |
| نی جرأت آن که یک قدم پیش | در جاده مردمی برانیم |
| نی طاقت این که خویشان را | بی‌غیرت و بی‌هنر بخوانیم |
| ای پنجه بی‌امان غفلت | ما را ز چه رو خراب کردی؟ |
| ما عالم روزگار بودیم | ما فاضل نامدار بودیم |
| در مجمع عارفان عالم | با عزت و اعتبار بودیم |
| از فیض شرف جهانیان را | سرمایه افتخار بودیم |
| عالم همه مست بود لیکن | ما یکسره هوشیار بودیم |
| در سایه کوشش پیایی | آسوده و بختیار بودیم... |
| ای پنجه بی‌امان غفلت | ما را ز چه رو خراب کردی؟ |
| کو دانش و کو فضیلت ما | کو برتری و نجابت ما |
| مسکین و غریب اوقاتیم | کو آن همه جاه و ثروت ما؟! |
| پر بود دهان و گوش مردم | از زمزمه شرافت ما |
| ای واه! کدام دست ظالم | شد باعث این فلاکت ما؟ |
| هیئات! چرا چنین بناگاه | شد دور ز ما سعادت ما؟! |
| ای پنجه بی‌امان غفلت | ما را ز چه رو خراب کردی؟ |
| بس آه! کنون بس این خرابی | ناچاری و فقر انتصابی |
| ای نور دو چشم ابن سینا | بگذشت زمان بی‌حسابی! |
| تا کی به جهالت این مدارا | تا کی زالم به چهره‌تایی؟! |
| قصر شرفت فتاد از پای | وقت است که بعد از این نخوابی! |
| برخیزی و با کمال شورش | بر غفلت خود کنی خطابی: |
| ای پنجه بی‌امان غفلت | ما را ز چه رو خراب کردی؟ |

این روزنامه به کارگزاران حکومت پادشاهی روس و به حکومتداران امارت بخارا

خوش نیامد که بعد از نشر ۱۵۳ شماره، در مورخ ۱ ژانویه سال ۱۹۱۳ از چاپ بازداشته شد. ولی روزنامه در دوره فعالیت نه چندان طولانی خود اندیشه طلب علم و معرفت را در اندیشه مردم بیدار و هوشیار جا کرد و برای عرض هستی روزنامه و مجله‌های دیگر فارسی تاجیکی در آسیای میانه زمینه را فراهم آورد که بی‌شک موفقیتی بسی بزرگ و گواه تا اندازه‌ای به مقصد خود رسیدن میرزا محی‌الدین و میرزا سراج و جوان‌بخاریان معرفت‌پرور است.

اکنون وقت آن رسیده که مطالب خواندنی و جالب محرر و مؤلف فعال روزنامه میرزا جلال یوسف‌زاده، یکی از پایه‌گذارانش میرزا سراج حکیم و همه روشنفکران تاجیک را از صفحه‌های «بخارای شریف» گردآوری، تهیه و پیشکش خوانندگان امروزه گردانیم.

می‌سزد که از دانش و مهارت و جهان‌بینی و جهان‌شناسی آنها بهره برده، در حل و فصل معماهای امروزه از تجارب آنها استفاده بریم و در تحلیل و بررسی مسایل مبرم حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی کشور سخن‌نشان‌رسی گفته باشیم. در زمان جهانی‌شمولی یا جهانی‌سازی‌ها، از یک طرف صیانت از فرهنگ غنی و از جانب دیگر همگام با زمان بودن وظیفه هر فرد دلسوز میهن‌پرست است. اکنون در آستانه سده ۲۱ میلادی، می‌سزد تا به یمن استقلال کشور در راه تحقق این هدف تلاش کنیم.

منابع:

۱. عینی صدرالدین - تاریخ انقلاب بخارا - دوشنبه: ادیب، ۱۹۸۷.
۲. روزنامه بخارای شریف، ۱۹۱۲-۱۹۱۳، رقم ۱ تا ۱۵۳.
۳. میرزا سراج حکیم - تحف اهل بخارا - دوشنبه: عرفان، ۱۹۹۱.
۴. فطرت عبدالرئوف. مناظره - دوشنبه: دانشگاه دولتی تاجیکستان، ۱۹۹۲.